فصل نهم

عدم حرمت ریش تراشی

ما بخشی‌از این مبحث را درکتاب **مبانی حقوق در اسلام**[1] آورده‌ایم. دراینجا برای‌تکمیل مباحث فقهی این‌کتاب، به‌بیان چند روایت دیگر که‌در آن‌کتاب نیامده می‌پردازیم واین مبحث رادر پنج بخش مورد تحقیق قرار می‌دهیم.

بخش اول؛ آنکه «اصل» در اَفعال انسان ومأکولات وسایر امور وی، حلّیّت‌است تا حرمت آنها معلوم گردد. واین اصل،که در بخش اول همین‌کتاب به‌تفصیل ازآن سخن‌گفتیم، مورد اتّفاق همهٔ فقهاءِ می‌باشد.

بحرانی در **حدائق** می‌گوید:

و از جمله اصول، حلال بودن هر چیزی است که حرمتش دانسته نشده. و دلیل آن از اخبار، صحیحهٔ عبد الله بن سنان است از حضرت صادق علیه‌السلام که گفت:

هر چیزی‌که در آن حرام و حلال باشد برای تو همیشه حلال است تا وقتی

۱- مبانی حقوق، محمدجواد موسوی غروی، جهاد دانشگاهی، ۱۳۷۳، ص ۵۰۲.

حرامش را عیناً بشناسی و آن را واگزاری[۱].

و در حدیث صحیح **ضُـرَیس** است که می‌گوید:

از ابی‌جعفر باقر علیه‌السّلام دربارهٔ روغن و پنیری که در سرزمین مشرکین و روم می‌یابیم پرسیدم که آیا بخوریم؟

گفت: امّا آنچه را بدانی که حرامی با آن مخلوط شده نخور. و امّا آنچه را نمی‌دانی بخور تا وقتی که دانستی حرام است[۲].

ودر حدیث موثّق **مَسعَدَةَبنِ صَدَقَه** از ابی‌عبداللّه علیه‌السّلام است که گفت:

همه چیز برای تو حلال است تا وقتی‌که عین حرام را بدانی، آنگاه خودت آن را واگزاری، و آن مانند جامه‌یی است که برتن داری و خریده‌ای در حالی‌که دزدی بوده (و تو ندانسته‌ای).

سپس مثالهایی ذکر فرمود تا سخنش به اینجا رسید که گفت:

تمام چیزها همین حکم را دارد تا وقتی‌که خلاف آن روشن شود یا بَـیِّنَـه اقامه گردد[۳]. ***(یعنی دو شاهد عادل شهادت دهند که حرام است).***

و **عبدالله بن‌سلیمان** می‌گوید:

از ابی‌جعفر باقر علیه‌السّلام دربارهٔ پنیر پرسیدم، گفت: از طعامی سؤال می‌کنی که

۱- **مِنها حِلِّيَةُ ما لَم يُعلَم حُرمَتُه و يَدُلُّ عليهِ مِن الاَخبارِ صحيحةُ عَبدِالله بن سِنان ، قال:** كُلُّ شیءٍ فيه حرامٌ و حلالٌ فهوَ لَکَ حلالٌ اَبَداً حتّى تَعرِفَ الحرامَ مِنهُ بِعَينِه فَتَدَعَهُ / **الفقيه/ وسائل، كتاب الاطعمه/ قرب الاسناد/ ابن ادريس، آخر سرائر.**

۲- **تهذيب و همان مصادر/** سَأَلتُ اباجعفرٍ عليه السّلامُ عنِ السَّمنِ و الجُبُنِّ * نَجِدُهُ فی اَرضِ المُشركين و الرّومِ، أَنَأكُلُه؟ **فقال:** اَمّا ما عَلِمتَ اَنَّهُ خَلَطَهُ الحرامُ فلا تَأكُلْ . و اَمّا مالَم تَعلَمْ فَكُلْهُ حتى تَعلَمَ اَنَّهُ حَرامٌ.

***- جُبُنّ، جُبُن و جُبْن، به معنای پنیر، هرسه تلفظ صحیح است وقطعه‌یی از آن را جُبنَه می‌گویند.**

۳- **حدائق/** كُلُّ شَیءٍ هوَ لَکَ حلالٌ حتّى تَعلَمَ الحَرامَ بِعَينِهِ فَتَدَعَهُ مِن قِبَلِ نَفسِکَ، و ذلِکَ مُثلُ الثَّوبِ فَيَكونُ عليکَ قَدِ اشْتَرَيتَهُ و هوَ سَرِقَةٌ. **و ذَكَرَ اَمثِلَةً اِلیٰ اَن قال:** و الاَشياءُ كُلُّها على هذا حتّى يَستَبِينَ لَکَ غَيرُ ذلک اَو تَقومَ البَيِّنَةُ .

من دوست دارم. ***تا آنکه گفت:*** پرسیدی دربارهٔ پنیر چه می‌گویی؟ ***پس گفت:*** من از پنیر و غیر پنیر برایت بیان می‌کنم. هرچه در آن حلال و حرام باشد (***یعنی برخی حلال و برخی حرام است و تو نمی‌دانی***) برای تو حلال است تا عین حرام را بشناسی[۱].

دراین اخبار، اشیائی‌را مثال‌می‌زند که دو نوع دارد، حلال وحرام، و مکلّف نمی‌داند کدام‌است، ولی به‌مقتضای همین اخبار، مواردی راکه نمی‌داند، از نوع حلال‌است یا حرام، باید حلال بداند نه‌حرام. از اخبار فوق این‌قاعده نیز مستفاد می‌گردد که «***اصل در اشیاء و افعال***» حلّیّت است و «***حرمت***» دلیل می‌خواهد. مثل اصل‌طهارت که در **حدائق** می‌گوید:

واز جمله این‌اصول، طهارت هرچیزی‌است‌که نجاستش معلوم‌نشده تاوقتی‌که نجاست آن شناخته شود. چنانکه درموثقهٔ عمّار است از حضرت صادق علیه‌السّلام‌که فرموده:

هرچیزی پاک است تا وقتی‌که ناپاکی آن را بدانی[۲].

بناءبراین علم به‌نجاست‌است که اصل‌طهارت را نقض می‌نماید. در تراشیدن ریش هم مسأله چنین‌است. یعنی چون حرمتش بادلیل روشن به‌اثبات نرسیده، پس اصل، جواز وحلال بودن آن‌است تا دلیل‌شرعی روشن، این‌اصل را بشکند. و چون دلیلی وجود ندارد، اصل حلّیّت به‌قوّت خود باقی‌است.

بخش دوم؛ علماء دو فرقه‌اند؛ ***یک فرقه*** که‌نوع علماء قدیم ومحقّقین علماء قرون بعداز آنها هستند، چنین قائلند که اخبار آحاد غیرمحفوف به‌قرائن را، که یقین نداریم از ناحیه شارع صادر شده‌باشند، مورد عمل‌قرار نمی‌دهیم وآنها را حجت نمی‌دانیم. ***فرقهٔ دوم*** از علماء، و به‌ویژه متأخّرین، می‌گویند به‌اخبار صِحاح وحِسان، هرچند مقرون به‌قرائن صدور نباشند، عمل‌می‌کنیم وحجت می‌دانیم، ودر مسائل

۱- **حدائق/** سأَلتُ اباجعفرٍ علیه السّلامُ عنِ الجُبُنِّ ، **فقال:** سأَلْتَنی عن طعامٍ یُعجِبُنی، **الی ان قال:** قُلتَ ما تَقولُ فی الجُبُنِّ ؟ **فقال:** سَأُخبِرُک عنَ الجُبُنِّ و غیرِه. کلُّ ماکانَ فیهِ حلالٌ و حرامٌ فهوَ لک حلالٌ حتّی تَعرِفَ الحرامَ بِعَینِهِ فَتَدَعَهُ .

۲- و مِن تِلک الاصولِ طهارَةُ کلِّ ما لم تُعلَم نِجاسَتُهُ حتی تُعلَمَ النِّجاسَةُ . و قالَ الصادقُ علیه السلامُ فی موثَّقةِ عمّارٍ : کلُّ شیءٍ طاهرٌ حتّی تَعلَمَ اَنّهُ قَذِرٌ .

فقهی به آنها استناد می‌نماییم.

این‌دو فرقه کلاً می‌گویند *«حرام وواجب»* باید به‌طور قطع ویقین معلوم‌باشد. فرقهٔ دوم درمستحبّات ومکروهات به‌اخبار آحاد، وبیشتر ایشان به‌اخبار ضِعاف هم دراین مورد عمل می‌کنند.

حرمت ریش‌تراشی هم‌از جمله مسائلی‌است که دلیل‌قاطعی ندارد. حتّی یک حدیث ضعیف هم که صریح درحرمت باشد وجودندارد. اکنون چند خبری راکه برخی‌از فقهاءِ بدان استنادکرده‌اند نقل‌نموده ثابت می‌کنیم که هیچ ربطی به‌تراشیدن ریش ندارند. به‌همین جهت علماءِ قدیم وجدید غالباً به‌این اخبار استناد نکرده‌اند.

فیض کاشانی می‌گوید:

جمعی‌از فقهاء ما به‌حرمت ریش‌تراشی فتویٰ داده‌اند، و چه بسا مورد استشهادشان این قول خدای سبحان است که ابلیس معلون گفته؛ من بندگانت را امر می‌کنم تا خلقت خدا را تغییر دهند[١].

فیض دراین مسأله به‌همین جمله اکتفاءکرده ورأی به‌حرمت نداده واستشهاد بعضی‌را به‌آیه تأیید نکرده‌است. به‌همین جهت لفظ *«استشهاد»* را به‌صیغه مجهول گفته *(رُبما یُستَشهَدُ)* تادلیل برآن باشد که خود او چنین‌استشهادی را قبول نداشته است. ***ما نیز می‌گوییم:*** این آیه هیچ دلالتی برحرمت ریش‌تراشی ندارد. زیرا اولاً *«**تخصیص اکثر**»* لازم می‌آید وآن درکلام عقلاءِ واقع نمی‌شود، چه رسد درکلام خدای متعال.

معنای *«**تخصیص اکثر**»* این‌است که مثلا بگویند ***«به هریک از فقراء فلان محل هزار تومان بدهید»*** و جمع فقراءِ ده نفر باشند. سپس بگویند: ***«الّا فلان و فلان...»*** و نُه نفر را استثناءِ کنند ویکی باقی‌بماند، دراین صورت باید از ابتداءِ بگویند همان یک‌نفر را هزارتومان بدهید. نه‌آنکه اوّل همهٔ فقراءِ را ذکرکنند وبعد یکی‌یکی آنهارا خارج سازند تا یکی‌بماند. در مسأله‌یی که درآنیم اگر مراد از *«**تغییر خلقت**»*، تراشیدن ریش

١- **فیض، وافی، کتاب الطهارة، ص٩٩** / و قَد اَفتیٰ جَماعَةٌ مِن فُقهائِنا بِتحریمِ حَلقِ اللِّحیَةِ و رُبَّما یُستَشهَدُ لَهُم بِقولِه سُبحانَهُ حکایَةً مِن ابلیسِ اللّعین ؛ و لَآمُرَنَّهم فَلَیُغَیِّرُنَّ خَلقَ اللّه.

باشد، بسیاری‌از تغییرها استثناء می‌شود، وهمان تراشیدن ریش باقی‌می‌ماند که در تغییر خلقت می آید. بناءبراین ختنه کردن، سرتراشیدن، اصلاح کردن، ناخن گرفتن، تنویر کردن و موارد بسیار دیگر، همه از تغییر خلقت خارج می‌شوند و می‌ماند *«تراشیدن ریش»*. وحال آنکه چنین گفتاری‌از شخص عاقل صادر نمی‌شود، چه رسد از خدای متعال.

پس‌مراد از تغییر خلقت، *«تغییر فطرت»* است که در قرآن فرموده: **فِطرةَ اللّهِ الّتی فَطَرَ الناسَ عَلَیها**[1]. توحید ومهمّات مسائل دینی، فطری‌انسان است وتا آن فطرت را تغییرندهد، ممکن‌نیست برخلاف توحید ودین، اقدام نماید. شیطان می‌گوید:

من بندگانت را امر می‌کنم تا فطرت و خلقت خودرا، که شناخت خدا و دین است، تغییر دهند؛ یعنی مرتکب معاصی وسیّئات گردند. پس‌این تغییر، هیچ ربطی به تراشیدن ریش ندارد.

مجلسی در **حِلیةُالمتّقین** می‌گوید: *حرمت تراشیدن ریش مشهور است.* معنای این کلام آن‌است که فتوای مذکور درست‌نیست. زیرا در اصطلاح علماء، هر وقت بگویند: *«فلان مطلب مشهور است»*، یعنی‌باطل‌است. زیرا مَثَل سائراست که می‌گویند: *رُبَّ مَشهورٍ لا اصلَ لَه.* یعنی *چه بسیار مطلب مشهوری که اصلی‌ندارد*، وباطل‌است.

نتیجه اینکه هیچ یک از دو فرقهٔ علماء، به حرمت ریش تراشی فتوی نداده‌اند، و چندنفر هم که برسبیل ندرت فتوی داده‌اند، قولشان مبتنی بردلیل نیست و به‌خطاء رفته‌اند.

بخش سوم؛ اموری‌که حرام‌است ودر قرآن، یا دراخبار متواتره و غیرمتواتره، که شاهد قرآنی‌دارند مذکوراست. درصورتی‌که حکم *«حرمت ریش تراشی»* نه درقرآن آمده ونه در روایتی که صریح دراین موضوع باشد. به اخباری‌هم که استناد شده، اصلا مربوط به‌این مسأله نبوده از موضوع *«تراشیدن ریش»* خارجند، ودر اینجا بخشی‌از آنهارا خواهیم آورد.

بخش چهارم؛ اخباری‌است که قائلین به‌حرمت، به‌آن استناد کرده‌اند واکثر آنهارا در

۱- الروم، ۳۰.

کتاب **مبانی حقوق**[۱] آورده‌ایم. در اینجا اخباری را نقل می‌کنیم که در آن کتاب متذکر نشده‌ایم.

خبر اول؛ لعنت خدای بر مردانی که خود را شبیه زنان کنند و بر زنانی که خود را شبیه مردان کنند. از ما نیست زنی‌که خود را شبیه مردان سازد و مردی که خود را شبیه زنان نماید[۲].

شبیه شدن مردان به‌زنان، عبارت است از پوشیدن لباس زنانه و استعمال زینتهای آنها، مثل دست‌بند، گردن‌بند و آرایشهای مخصوص زنان. و شبیه شدن زنان به مردان مثل پوشیدن لباس مردانه و غیرآنست. در جاهلیت و پس‌از صدر اسلام، این اعمال را برای‌لهو ولعب انجام می‌داده‌اند. این‌خبر در خصوص این‌موضوعات است، وگرنه مشترکات زنان ومردان فراوان است که هیچ اشکالی‌ندارد. پس‌این خبر دلالتی برنهی‌از تراشیدن ریش ندارد.

خبر دوم؛ حدیثی‌است از سید المرسلین صلی‌الله علیه و آله که گفت:

ریشها را پرپشت سازید و شاربها را کوتاه کنید[۳].

این‌خبر هم ضعیف‌است وکسی نگفته زدن شارب واجب است. پس مُنتَهیٰ دلالت آن استحباب است که آن هم به‌خبر واحد ضعیف ثابت نمی‌شود. بناءبراین باقی‌گزاردن ریش مستحب نیست، زیرا آن هم دلیل واضح وصحیح، لازم دارد، و چنین دلیلی‌نداریم.

بخش پنجم؛ چنین مسأله‌یی که مورد احتیاج همه و عامّ‌البَلویٰ است، اگر حرام بود باید رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در مجمع عامّ بیان کرده‌باشد، واگر گفته بود،

۱- مبانی حقوق، محمدجواد موسوی غروی، جهاد دانشگاهی، ۱۳۷۳، ص ۵۰۲.

۲- صدوق، علل الشرائع / مکاسب انصاری، ص ۳۳، فی حرمة تزین الرجل بما یحرم علیه/ از طریق عامه: بخاری، لباس، ۶۱ / دارمی، لباس، ۲۷ / ترمذی، ادب ۳۴ / ابن ماجه، نکاح، ۲۲ / احمد حنبل، ج ۱، صص ۲۵۴، ۳۳۰، ۳۳۹. ج ۲، صص ۲۰۰، ۲۸۷، ۲۸۷/ لَعَنَ اللّٰهُ المُتَشَبِّهین مِنَ الرِّجال بِالنِّساء و المُتَشَبِّهینَ مِنَ النِّساءِ بِالرِّجالِ. لَیسَ مِنّا مَن تَشَبَّهَ بِالرِّجالِ مِنَ النِّساءِ و لا مَن تَشَبَّهَ بِالنِّساءِ مِنَ الرِّجال.

۳- احمد حنبل، ج۲، ص ۵۲ / اَعْفُوا اللِّحیٰ و حُفُّوا الشَّوارِبَ.

باید به‌طور متواتر، در احادیث نقل می‌شد، نه آنکه هیچ نام ونشانی‌از گـفتهٔ رسـول خدا صلی‌اللّه علیه و آله نباشد، نه‌در کتب عامّه ونه خاصّه. بناءبراین شکی در عدم حرمت ریش‌تراشی نیست.

بخش ششم؛ نظری به آیات قرآن کریم:

و لا تَقُولُوا لِما تَصِـفُ اَلسِنَتُکُمُ الکَذِبَ هذا حَلالٌ و هذا حَرامٌ لِتَـفْتَروا عَلَی اللّهِ الکَذِبَ، اِنَّ الذینَ یَفتَرونَ علَ اللهِ الکَذِبَ لا یُفلِحُون. **(النحل - ۱۱۶)**

چیزی را نگویید که زبانهای شما به دروغ وصف می‌کنند که این حلال است و آن حرام، که دروغ را بـرخـدا بـربندید، هـماناکسـانی‌که دروغ بـرخـدا مـی‌بندند رسـتگار نمی‌شوند.

یعنی بهائمی را که خود وصف کرده می‌گویید؛ ***آنچه در بطون این انعام است برای مردانمان حلال و برای زنانمان حرام است***، بدون وحی‌الهی افتراء بر خداست[1].

اِنَّما یَفتَرِی الکَذِبَ الذینَ لا یُؤمِنونَ بِآیاتِ اللّهِ. **(النحل-۱۰۵)**

فقط دروغ برمی بندند آن کسانی‌که ایمان به‌آیات خدا ایمان نمی‌آورند.

وَ مَن اَظلَمُ مِمَّنِ افتَریٰ عَلَی‌اللّهِ کَذِباً. **(الانعام-۲۱ و۹۲/ العنکبوت-۶۸)**

چه‌کسی ظالم‌تر از آن کس‌که بر خدا دروغ بـربندد. ***یعنی چیزی راکه خدا نگـفته است به او نسبت دهد.***

و عدّه‌یی از آیات دیگر مثل:

وَ لاتَقفُ ما لیسَ لَکَ بِه عِلمٌ. **(الاسراء- ۳۶)**

از چیزی که به آن علم نداری پیروی مکن.

قُل اِنَّ الذینَ یَفتَرونَ عَلَی اللّهِ الکَذِبَ لا یُفلِحون. **(یونس- ۶۹)**

بگو ای پیامبر! همانا آنان‌که بر خدا دروغ می‌بندند ***(چیزی راکه او نگفته به‌او نسبت می‌دهند)*** رستگار نمی‌شوند.

ازاین آیات مستفاد می‌شود که انسان تا یقین‌نکند که حکمی‌از جانب خـدا بـه

۱- **اَلکَذِب**؛ مفعول **لا تَقولُوا**، و «**هذا حلالٌ و هذا حرامٌ**»، بدل «**الکَذِب**» است. و «**ما تَصِفُ**» چیزهایی است که به‌زبان وصف آنها را می‌گویید.

رسولش وحی شده، نباید آن رابه خدا ورسول نسبت دهد، وگرنه مشمول این آیات خواهدشد.

فذلکة[۱] **و نتیجة:**

نتیجهٔ بحث آنکه دلیلی برحرمت ریش‌تراشی وجودندارد و براستحباب بقاءِ آن نیز دلیلی‌نیست. پس‌حکم به‌حرمت تراشیدن یا استحباب بقاء، قول بـه غـیرعلم و مورد نهی‌شدید می‌باشد وحتی بلندگزاردن آن نیز مورد نهی‌است. چنانکه علی‌علیه السّلام دربارهٔ عایشه ومَذَمّت اهل **بصره** فرمود:

تااینکه آن زن به سوی اهل شهری آمدکه دستانشان کوتاه (***بخیل***)، وریشهایشان بلند و عقلهایشان اندک بود[۲].

پس‌حرمت ریش‌تراشی ثابت نیست و چنانکه‌گفتیم، حتی‌قائلین به‌حجیّت ظنّ هم در حرام و واجب، می‌گویند که باید یقین وقطع برحـرمت و وجـوب حـاصل شود. مفسدهٔ بزرگ حکم به‌حرمت، آنست‌که درحال حاضر اکثر مردان ریش خود را هر روز می‌تراشند وگمان می‌کنند مرتکب‌گناه کبیره می‌شوند، ومعنای عمل‌خود را بی‌اعتنائی به‌حکم خدا ومخالفت صریح با آن می‌دانند. وقتی مـردمی بـه‌عقیدهٔ خود علناً و علی‌الدوام مرتکب‌گناه شوند، دیگراز ارتکاب هیچ معصیتی‌اباءِ نداشته جرأت انجام سایر گناهان را نیز می‌یابند و سدّ را می‌شکنند. درصورتی‌که از جهت تراشیدن ریش مرتکب‌گناه نشده‌اند. ولی چون به‌گمانشان حرام‌است وهمیشه آن را انجام می‌دهند، به‌اجتناب از آنچه‌که به‌حقیقت معصیت است، وقعی‌نمی‌نهند.

۱- **فَذلَکَة** مصدر رباعی مجرد است از باب «**دَحرَجَ**». این‌کلمهٔ اختراعی‌است مـرکب از **فاء**، **ذا**، **لام** و**کاف**. یعنی خلاصهٔ آنچه به‌تفصیل آمد، **فذالک**.

۲- **بحار الانوار، فتن و محن، باب ۳۴، ص ۴۱۴، چاپ امین الضرب** / حـتّٰی اَتَت اَهـلَ بَـلدَةً قَـصیرَةً اَیدِیهِم، طَویلَةً لِحاهُم، قَلیلَةً عُقولُهم.